



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۹ آبان ۱۴۰۰

مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۴۳

موضوع جزئی: مسئله ۲۷ - مسأله اول: نظر به زنان ذمی - ادله جواز نظر - دلیل دوم: روایات -

تفاوت در نقل روایت پنجم و تأثیر آن در استدلال

جلسه: ۲۷

سال چهارم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### تفاوت در نقل روایت پنجم و تأثیر آن در استدلال

در بحث از روایت پنجم یعنی روایت عباد بن صهیب اشکال سندی و دو اشکال دلالی که مطرح بود مورد رسیدگی قرار گرفت و نتیجه آن شد که این اشکالات وارد نیست. فقط یک نکته باقی مانده که این را عرض کنیم و از این بحث فارغ شویم. آن نکته اینکه این روایت به چند نقل به ما رسیده است. یکی نقل مرحوم کلینی و دیگری نقل شیخ صدوق؛ مرحوم شیخ صدوق این روایت را هم در من لایحضر نقل کرده و هم در علل الشرایع. این روایات را خوب است بررسی کنیم و تفاوت‌هایی که این روایات دارند و تأثیری که در استدلال ممکن است داشته باشند.

#### نقل اول

در نقل کافی این چنین آمده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُءُوسِ أَهْلِ التَّهَامَةِ وَالْأَعْرَابِ وَأَهْلِ السَّوَادِ وَالْعُلُوجِ لِأَنَّهُمْ إِذَا نَهَوْا لَا يَنْتَهُونَ»<sup>۱</sup> البته این روایت یک ذیلی دارد که ما به آن کاری نداریم.

سند روایت را دقت کنید تا بعد با نقل‌های دیگر مقایسه کنیم. احمد بن عیسی از ابن محبوب از عباد بن صهیب نقل کرده؛ طریق خود کافی روشن است.

سؤال از نگاه به رؤوس اهل تهامه، اعراب، اهل سواد و علوج است، و تعلیلی که در روایت آمده که «إنهم اذا نهوا لا ينتهون». اینجا عمده این است که این ضمیر مذكر آمده است؛ این مذكر بودن ضمیر به اعتبار همان اهل است و این خیلی مشکلی ندارد؛ چون در آن نقل‌ها «لأنهم اذا نهين لا ينتهين» بود.

#### سؤال:

استاد: «لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُءُوسِ أَهْلِ التَّهَامَةِ وَالْأَعْرَابِ وَأَهْلِ السَّوَادِ وَالْعُلُوجِ»، زنان اهل تهامه و... اگر نهی شوند ... این مشکلی ندارد. ... نمی‌توانیم به طور کلی بگوییم؛ اینجا معلوم است، نهی شده‌اند از اینکه پوشش نداشته باشند. ... احتمال دیگر اینکه «نهوا» به مردان برگردد؛ یعنی اگر به مردانشان بگوییم به زنان بگویید که خودشان را بیوشانند گوش نمی‌دهند صحیح نیست. مقصود زنان است ...

احتمال سوم تجوز است؛ این احتمال اگر باشد مشکلی ندارد. ... تغلیب یعنی چه؟ ... مجاز در اینکه مجموعه این زنان را به

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۲۴، ح ۱.

اعتبار اینکه جمع هستند مذکر فرض کنیم. ... تجوز در این جهت می‌شود؛ تغلیب چیست؟ .... معنای تجوز معلوم است؛ اینکه مقصود رجال باشد معلوم است؛ تغلیب در اینجا منظور چیست؟ ... اینجا برمی‌گردد به نساء ... مقصود نساء است، مقصود همه نیستند ... آن احتمالی که شما می‌گویید، یعنی همه اینطور هستند که «إذا نهوا لاینتهوا»، این فرق می‌کند. تغلیب در ارجاع ضمیر یعنی اینکه زنان اینطور هستند که وقتی نهی می‌شوند گوش نمی‌دهند، لکن چرا مذکر آورده؟ برای اینکه غلبه داده... اما نه اینکه حکم برای همه ثابت است؛ این فقط در ارجاع ضمیر است، نه اینکه این حکم هم برای همگان ثابت باشد. تغلیب در این جهت است، در حکم نیست؛ تغلیب در تسمیه و نامگذاری و اسمی است که بر اینها گذاشته می‌شود. ... پس یک فرق این است که این مذکر آورده.

به علاوه، اهل ذمه در روایت کافی نیست. اهل تهامه و اعراب و اهل سواد ذکر شده است.

### نقل دوم

در من لایحضر مرحوم صدوق روایت را اینطور نقل کرده است: «رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى شُعُورِ نِسَاءِ أَهْلِ تِهَامَةَ وَالْأَعْرَابِ وَأَهْلِ الْبُوَادِي مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْعُلُوجِ لِأَنَّهِنَّ إِذَا نُهِينَ لَا يَنْتَهِينَ».<sup>۲</sup> طریق همان حسن بن محبوب است که از عباد نقل کرده است؛ قبلش هم احمد بن محمد بن عیسی.

اینجا اولاً به جای رءوس، شعور دارد. اهل تهامه و الاعراب در هر دو ذکر شده است؛ لکن به جای اهل سواد گفته اهل البوادی. بوادی جمع بادیه است؛ اهل البوادی یعنی اهل بادیه‌ها. ولی یک مسأله‌ای که وجود دارد این است که اعراب و اهل بوادی به یک معنا هستند؛ یعنی بادیه‌نشینان همان اعراب هستند؛ اینکه هم اعراب را بگویند و هم بادیه‌نشینان، این تکرار است. سؤال:

استاد: اعرابی کنایه از بادیه‌نشینان است. ... ذکر اهل تهامه ... حکم مختص اینها نیست که ... اینجا دارد به پوشش و نوع زندگی آنها اشاره می‌کند.

پس ذکر اهل بوادی با وجود اعراب خیلی وجهی ندارد. لذا احتمال داده شده که اینجا همان سواد بوده؛ چون سواد و بواد به هم قریب هستند. آن وقت در هنگام استنساخ این را تغییر داده‌اند و نوشته‌اند بوادی. این بعید نیست؛ با توجه به اینکه .... اهل بواد بعید نیست که همان اهل سواد باشد؛ ... این در مورد اهل بوادی.

نکته‌ای که وجود دارد، اینجا «من اهل الذمة» دارد، در حالی که در نقل کافی «من اهل الذمة» نبود؛ این یک تفاوت مهم است که اینجا اهل ذمه ندارد، ولی آن چیزی که می‌تواند مرجح باشد و مؤید ذکر بوادی (نه اینکه بگوییم بوادی به معنای سواد باشد) ذکر «من اهل الذمة» بعد از آن است؛ یعنی کأن حضرت بادیه‌نشینان را گفته، بعد به خصوص بادیه‌نشینان ذمی را؛ یعنی مثلاً می‌شود ذکر خاص بعد العام. این می‌تواند یک توجیهی برای ذکر بوادی باشد.

معنای علوج هم معلوم است؛ هم در نقل کافی آمده و هم در نقل شیخ صدوق، و معنای آن را قبلاً گفتیم. البته در مورد ذکر علوج در اینجا با ذکر علوج در نقل کافی یک تفاوتی هست؛ در نقل کافی قهراً علوج عطف شده به اهل؛ یعنی اهل تهامه، اعراب، اهل سواد و علوج. اما اینجا یک احتمال دیگری هم پدید می‌آید و آن اینکه عطف به اهل ذمه شده باشد. طبق آن

۲. من لایحضر، ج ۳، ص ۳۰۰.

احتمال، علوج مطلق کفار است و همه را شامل می‌شود. یعنی کأن می‌گوید رءوس زنان اهل تهامه، اعراب، سواد و مطلق کفار. اما اگر اینجا عطف به اهل ذمه شده باشد، آن وقت کأن اهل البوادی من العلوج می‌شود. یعنی خصوص بادیه‌نشینان علوج را دربر می‌گیرد و همه کفار را شامل نمی‌شود. این یک احتمالی است که در اینجا وجود دارد. ولی علی الظاهر «من اهل الذمة» که متعلق به اهل البوادی است، به طور کلی غیر از علوج است و اظهر در بین این دو احتمال این است که مطلق کفار را می‌خواهد بگوید؛ یعنی آنها هم مثل این گروه از مسلمانان لا بأس بالنظر الی شعورهن.

بعد «لانهن اذا نهين لا يتهين»؛ اینجا اولاً خیلی صریح و با لام تعلیل آمده است؛ ضمیر هم مؤنث آمده و نیازی به آن توجیهاتی که در نقل کافی بود، به نظر نمی‌رسد. ذیل این هم یک جمله‌ای دارند درباره مجنونه مغلوبه، که این دقیقاً عین همان ذیلی است که در نقل کافی است. می‌گوید: «وَالْمَجْنُونَةُ الْمَغْلُوبَةُ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى شَعْرِهَا وَجَسَدِهَا مَا لَمْ يَتَعَمَّدْ ذَلِكَ». این را در نقل کافی هم دارد؛ با اینکه در صدر این روایت از حیث ذکر رءوس و شعور با هم اختلاف داشتند، اما اینجا دقیقاً این را مطرح کرده که «لا بأس بالنظر الی شعرها و جسدها». حالا این محل بحث ما نیست.

### نقل سوم

در علل الشرایع شیخ صدوق همین روایت را نقل کرده که این سه راوی اخیر مثل همین هستند؛ «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُءُوسِ أَهْلِ تِهَامَةَ وَالْأَعْرَابِ وَ أَهْلِ السَّوَادِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لِأَنَّهُنَّ إِذَا نُهِينَ لَا يَتَّهِنَنَّ».<sup>۳</sup> اینجا هم تقریباً معلوم است تفاوت‌ها؛ اینجا رءوس ذکر کرده؛ اهل سواد ذکر کرده و اهل بوادی ندارد. معنای اهل سواد هم معلوم است؛ اهل سواد یعنی اهل جایی که سرسبز است. بادیه‌نشینان مربوط به مناطق بیابانی است؛ سواد آنجایی است که سرسبز است و از دور به نظر سیاه می‌آید، درخت دارد، زمین حاصل‌خیز دارد. ولی اینجا علوج را ذکر نکرده؛ اهل سواد من اهل الذمة را آورده اما علوج ذکر نشده است. از نظر تعلیل هم عین همان تعلیلی که در من لایحضر ذکر شده، اینجا آمده است که «لانهن اذا نهين لا يتهين».

### تأثیر تفاوت در نقل در استدلال

تفاوت‌ها را ملاحظه فرمودید. تفاوت این روایات از حیث رءوس و شعور خیلی تأثیری در استدلال ندارد. رءوس و شعور تقریباً هر دو یک معنا را می‌رساند. اهل تهامه و اعراب هم همه جا هست. اهل سواد یعنی مناطق سرسبز، اهل بواد هم که باشد می‌شود همان بیابان‌نشینان. علوج به معنای کفار است؛ زنان اینها را شامل می‌شود و اگر علوج در روایت ذکر شده باشد، طبیعتاً به وضوح مسأله شمول حکم نسبت به مطلق کفار ثابت می‌شود. یعنی هم در نقل کافی و هم در نقل صدوق، علوج ذکر شده است. حالا در نقل علل الشرایع علوج نیامده است.

از نظر اتقان و استحکام روایتی که در کافی و من لایحضر آمده قوی‌تر است از آنچه که در علل الشرایع آمده است. این دو با هم اختلاف و تفاوتی ندارد و مشکلی از این جهت نیست که مسأله اختصاص به اهل ذمه پیدا نمی‌کند بلکه مطلق زنان کافر را می‌گوید. بعد از نظر تعلیل هم صرف نظر از تذکیر و تأنیث روایت که تأثیری در استدلال ندارد، در هر سه این آمده است. آن از جهاتی که اینجا تأثیرگذار است، عمدتاً مربوط به ذکر اهل ذمه و علوج است که در همه وجود دارد. یعنی علوج در هر

۳. علل الشرایع، ص ۵۶۵، ح ۱.

دو نقل ذکر شده و فقط در یک نقل نیامده است؛ آن چیزی هم که معیار است عمدتاً این دو است، یعنی کافی و من لایحضر؛ حتماً این دو استحکام بیشتر از علل الشرایع دارند. گرچه در بین خود کافی و من لایحضر نوعاً کافی را ترجیح می‌دهند بر من لایحضر.

با این حساب، علوج که در این دو روایت آمده است؛ پس زنان کافر لا بأس بالنظر الی رءوسهن یا شعورهن. عطف علوج را هم گفتیم نسبت به اهل تهامه است و لذا مطلق آنها را شامل می‌شود. بنابراین اینکه کسی بخواهد با استناد به این روایات، مخصوصاً روایت من لایحضر که اهل البوادی من اهل الذمه دارد، بگوید این فقط مربوط به زنان بادیه‌نشین از اهل ذمه است، درست نیست و بر فرض هم باشد، عطف علوج مشکل را حل می‌کند.

### نتیجه

پس اولاً اختصاص دادن به ذمی، و ثانیاً اختصاص دادن به زنان بادیه‌نشین از کفار، وجهی ندارد. ملاحظه فرمودید که مشکل سندی این روایات حل شد و آن مشکل دلالتی هم به نظر ما قابل قبول نیست و قدر مسلم این است که راجع به زنان کافر یجوز النظر مطلقاً اختصاص به اهل ذمه هم ندارد. فقط آن احتمالی که صاحب جواهر در اینجا داده‌اند که «لانهن اذا نهین لاینتهین» را ضمیمه به یک چیز دیگر کرده‌اند، این را ما در بخش دوم و مسأله بعدی که مربوط به خود زنان بادیه‌نشین مسلمانی که در بوادی زندگی می‌کند، اهل تهامه و از اعراب هستند، آنجا این را بیشتر باید بشکافیم؛ این احتمالی که صاحب جواهر داده‌اند. بعد آن وقت باید بگوییم اگر آنجا آن استدلال را نپذیرفتیم که هیچ؛ نه اینجا پذیرفتیم و نه آنجا؛ اگر آنجا پذیرفتیم، باید بگوییم که چطور آنجا پذیرفته شده ولی اینجا پذیرفته نیست؛ احتمالی که صاحب جواهر در این روایت داده‌اند. یک تأملی راجع به این کلام صاحب جواهر داشته باشید؛ چون مهم است؛ اینکه واقعاً «لانهن اذا نهین لاینتهین» را یک علت مستقل بدون نیاز به ضمیمه قلمداد کنیم یا بگوییم باید ضمیمه شود به یک مقدمه دیگری و با هم از آن حکم شرعی استفاده شود. طبیعتاً قلمرو جواز نظر خیلی متفاوت می‌شود در این دو؛ جواز نظر خیلی دایره‌اش براساس این دو احتمال فرق می‌کند. لذا ملاحظه فرمودید که صاحب جواهر آنجا فرمود حکم جواز نظر به زنان ذمی با این روایت دچار مشکل می‌شود.

تقریباً در این بخش مسأله‌ای باقی نمانده است؛ یعنی مسأله اول از دو مسأله‌ای که امام(ره) در مسأله ۲۷ طرح کرده‌اند، بحثی از آن باقی نمانده است.

### سؤال:

استاد: کأن دو دسته هستند؛ یکی اهل سواد هستند، یکی اهل بوادی یا بواد. ... کأن آن موقع افرادی که از شهرها دور بودند، از تمدن شهری دور بودند، در برخی روایات وارد شده که جاء اعرابی آمد خدمت رسول الله(ص) و یکدفعه این کار را کرد؛ اینها معمولاً خیلی صریح و بدون ادب و بدون توجه به آداب و رسوم سخن گفتن و رفتار کردن، این یک چیزی است که به نظر می‌رسد آن موقع در این دو گروه تبلور پیدا می‌کرده؛ الان هم آنهایی که در روستاهای دورافتاده و در بیابان‌ها زندگی می‌کنند یا روستاهایی که خیلی دورافتاده نیستند، اهل سواد اینها را دربرمی‌گیرد و منحصر به زمان گذشته نیست؛ یک معیار روشنی دارد ... بحث جلسه گذشته همین بود که «لانهن اذا نهین لاینتهین» ... تعلیل تمام است یا نه ... گفتیم بعضی‌ها برای همین وضع فعلی زنانی که نه اهل بادیه هستند و نه اهل سواد، همین‌هایی که در بلاد زندگی می‌کنند، آنها هم می‌گویند یجوز النظر الیهن،

چرا؟ «لانهن اذا نهين لا ينتهين». ... یعنی خودشان احترام خود را نگه نمی‌دارند وقتی به آنها گفته می‌شود ترتیب اثر نمی‌دهند و احترام خودشان را نگه نمی‌دارند و توجه نمی‌کنند، پس يجوز النظر اليهم. امروز چهارشنبه است و شرح رساله الحقوق را نباید تعطیل کنیم.

### شرح رساله الحقوق

بحث ما در حق اللسان بود که فرمودند: «وَأَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَإِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَاءِ»، از بدزبانی، بدگویی، آن را حفظ کنند و بزرگ بدارند از اینکه زبان را به بدگویی و بدزبانی آلوده کنند. تا اینجا درباره سه تا از مهم‌ترین و رایج‌ترین مصادیق بدزبانی سخن گفتیم؛ در حدی که این جلسه اقتضا می‌کند. راجع به دروغ، غیبت و تهمت. اینکه بخواهیم در اینجا یک بابی باز کنیم و مثلاً درباره دروغ هر آنچه که مهم است را بگوییم، از مقصود فاصله می‌گیریم. یک توضیح اجمالی و کلی راجع به این حقیقت و آثاری که دارد؛ همین قدر که این مورد توجه قرار بگیرد، کافی است. ما بیشتر به مصادیق رایج و مهم بدزبانی اشاره می‌کنیم.

### ۴. ناسزا و دشنام

چهارمین مورد، ناسزا و دشنام است. ممکن است این را در اصطلاح عامیانه همان فحش بنامیم؛ دشنام دادن، ناسزا گفتن، فحش دادن، این هم از مصادیق بدزبانی است و متأسفانه رواج دارد. منتهی منظور از فحش و ناسزا و دشنام فقط الفاظ بسیار رکیک نیست؛ این هم بالاخره مراتب دارد. فحش با توجه به ماده‌ای که از آن مشتق شده، یعنی لفظی که حاکی از قباح و زشتی است. فحش الشیء یعنی این زشتی و قباح روشن شد و آشکار شد. لذا یک وقت‌هایی در مورد کارهایی که انسان انجام می‌دهد، این اصطلاح استعمال می‌شود. فحشاء که می‌گویند گرچه در اذهان انصراف به یک معنای خاصی پیدا کرده اما حقیقتش همان است یعنی یک کاری که قبیح است و قبیح بودن یک چیز یعنی اینکه از آن حد متعارف و معتدل خودش خارج شود. این فحش و فحشا گاهی به فعل تحقق پیدا می‌کند و گاهی به زبان. اینجا با آن بخشی که به زبان مربوط می‌شود کار داریم. یعنی گاهی از اوقات این لفظ و این گفتار با یک زشتی‌هایی همراه می‌شود که خیلی روشن و آشکار است، یا حتی ممکن است خیلی روشن و آشکار هم نباشد اما قبیح است. قبیح بودن آن مسلم است. این از مصادیق رایج بدزبانی است.

### زشتی ناسزا و دشنام

در مورد فحش و ناسزا و دشنام مطالب زیاد است؛ در آیات و روایات در این رابطه مطلب بسیار گفته شده است. خداوند متعال در مورد قرآن می‌گوید عفت در کلام و سخن را به کار برده و اینکه حاوی الفاظ قبیح و رکیک و نادرست نیست؛ اگر هم از یک معنای قبیح بخواهد یاد کند، با کنایه از آنها سخن می‌گوید. چون گاهی ممکن است از یک لفظی به ناچار بخواهد استفاده کند که معنای خوبی نداشته باشد، اما خیلی مهم است که همین الفاظ را به صراحت بیان کند یا با کنایه آنها را بیان کند. به هر حال در مورد فحش و ناسزا این روایت از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده که خطاب به عایشه - به مناسبتی - فرمودند: «إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ»<sup>۴</sup> اگر می‌شد که فحش به صورت یک انسان تجسم و تمثیل پیدا کند، حتماً به شکل بسیار بد ظاهر می‌شد. اگر بخواهیم حقیقت این کار را تصویر کنیم، روایات فراوانی در این رابطه می‌توانیم ذکر کنیم ولی نمی‌خواهم خیلی به این جهت بپردازم. ما فقط الان می‌خواهیم بگوییم واقعاً این فحش که ممکن است در نزد بسیاری از

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۲۶.

مسلمانان یک امر عادی تلقی شود، اما خداوند متعال واقعاً تعبیرات تندی راجع به کسانی که عفت را در کلام و در سخن رعایت نمی‌کنند، بیان فرموده است. مثلاً در روایتی وارد شده که رسول گرامی اسلام (ص) صریحاً نهی کرده‌اند از فحش و ناسزا و می‌فرماید «إِيَّاكُمْ وَ الْفُحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُحْشَ وَ التَّفَحُّشَ»، اینکه خداوند تبارک و تعالی ناسزا و دشنام را به هیچ عنوان دوست نمی‌دارد؛ حالا این دوست نمی‌دارد معنایش این نیست که چندان اشکالی ندارد. نه، لایحب یعنی بیغضه؛ اگر این تعبیر را در اینجا به کار ببریم، شاهدش هم این است که در یک سخن دیگری از خود رسول خدا (ص) نقل شده که اینطور آدم‌ها از بدترین مردم هستند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكَرَّرَ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ»، از بدترین بندگان خدا کسانی هستند که دیگران خوش ندارند با آنها همنشین شوند به خاطر بدزبانی آنها. البته فحش منحصر به آنچه که در اذهان عامه هست و مصادیق خاصی دارد نیست بلکه هر نوع ناسزا و هر نوع بدزبانی را شامل می‌شود. یک وقت ممکن است مثلاً الفاظ بسیار رکیکی در آن باشد یا مثلاً یک الفاظی باشد که به آن شدت نباشد. حالا این غیر از مسأله اهانت و... است. اهانت خودش یک موضوع جدا است؛ این ممکن است در دلش اهانت باشد، ممکن است تهمت باشد، ممکن است غیبت باشد، آن مقارنات را کار نداریم. خود لفظ زشت منظور است؛ حالا این گاهی خیلی زشت است و گاهی زشتی‌اش کمتر است.

در یک روایت دیگری رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدَىءٍ قَلِيلٍ الْحَيَاءِ لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ لَهُ». خداوند بهشت را بر هر فحاشی حرام کرده؛ فحاش یعنی زیاد فحش دهنده، یعنی کسی که کارش این است؛ بعضی‌ها گهگاهی این عمل از آنها سر می‌زند و بعضی‌ها اصلاً کارشان این است؛ خداوند بهشت را بر این آدم‌ها حرام کرده است. حضرت در ادامه دو سه قید فرموده؛ فحاش بی‌آبرو و بی‌حیا که از آنچه که می‌گوید و آنچه می‌شنود هیچ باکی ندارد. فحاش و کسی که به فحش دادن عادت کند، خود به خود این حالات را پیدا می‌کند؛ نه خیلی حیا دارد و نه خیلی آبرو برای او مهم است و نه نسبت به آنچه که می‌گوید حساسیت دارد و نه نسبت به آنچه می‌شنود. خداوند بهشت را بر چنین آدمی حرام کرده است. وقتی که می‌گوید بهشت را حرام کرده، یعنی این آدم روی بهشت را نمی‌بیند؛ اما در اینکه اصل این عمل یک عمل قبیحی است که موجب این گرفتاری می‌شود، این چیزی نیست که بشود آن را کتمان کرد. آیات و روایاتی که به این موضوع پرداخته‌اند کم نیستند. بعداً خواهیم گفت که چه تعبیراتی در مورد فحش به کار رفته است؛ فحش از مصادیق ظلم دانسته شده، از مصادیق ایذاء دانسته شده، اینها مهم است؛ یعنی این عناوین بر یک فعل اینطور منطبق می‌شود؛ گاهی ظلم و ستم گاهی از مصادیق دروغ است، گاهی از مصادیق تهمت و گاهی از مصادیق غیبت و گاهی از مصادیق اهانت است؛ اینها گاهی مجمع عناوین متعدد می‌شوند. یعنی چند گناه و معصیت را با خودشان همراه می‌کنند.

به هر حال در اینکه این گناه بزرگی است، در اینکه خداوند تبارک و تعالی به هیچ وجه با کسی که اهل فحش و ناسزا باشد روی خوش ندارد. اینها اموری است که روشن است. منتهی فحش یک آثاری در دنیا و آخرت دارد؛ آثار وضعی دارد، آثار مهمی در جامعه دارد، و در آخرت. این آثار را در جلسه آینده اشاره خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»